

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 29

M5

7785

29

4066078

Lucidation
16, XI, 26
W. I.

X

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این رساله است در تحقیق سیر اوزان

و طبیعت مستقیم بر سوره مقصد لایحه از **میرزا یونس**

استرآبادی نظم مظهر قطبش امان شهر با احوال کامل

سنت لزد و جوشش بر همه خلق است یزدان را

فلک بر کرد و قطب خورشید میگردد بعد نازش

بن نسبت که هم نام است این قطب جهان بان را

قطب فلک قدیم که کرد و بان همه دیده

وزان مایه دری نخون او ندیده مجرا و مکارا

مقدمه در بیان مجلی از مقصود بدانکه در این کتاب

مقدّمات بعضی اوزان را که در کتب با و فارسی
و لغت یونان و سایر کتب اطباء و شریعتیه مشتمل متعارفات

آنرا اصل ختمه و بعضی لغات دیگر که غیر متعارف

باشند لغات متعارف لغات نجشیده ذکر

در آید **فصل** در بیان حروف مقدره مشهوره که با

آنها اشارت است و در بیان آنچه در ضمن حروف مذکور

آوردند ذکر آنست **جمله** لغات اوزان که کجاست

در اعتبار آوردند **جمله** است و وزن آن مقدره

بجورت سینه گدافی الصّحاح و القاموس

طرح از حروف مذکور طبع است که بفارسی

تبع گویند و وزن آن مقدره هم جو سینه باشد

این کتاب در بیان اوزان و لغات متعارفات است
و در بیان حروف مقدره مشهوره که با آنها اشارت است
و در بیان آنچه در ضمن حروف مذکور آوردند ذکر آنست
و در اعتبار آوردند و در بیان سینه گدافی الصّحاح و القاموس
طرح از حروف مذکور طبع است که بفارسی تبع گویند
و وزن آن مقدره هم جو سینه باشد

در افی القبا باین قلا لسی و الصیح و القاموس

قبراط در مقلده جابجوت کذا **قبراط** **قبراط**

فی القافون و الصیح و القاموس و الزجیه لیس **قبراط**
و لیس **قبراط** و لیس **قبراط** و لیس **قبراط**

بینه اوزان نیز لذلک لیس اذ معلوم خواهد شد

قبراط نیز در اوزان بعضی واده ما مذکور

میکردد و خرفیست در اوزان جوامع الهم

در دخیه و غیره همان یک **قبراط** گفته اند

که در بعضی بلاد مستعمل است سینه آن **قبراط**

مذکور است و لذ **قبراط** کمتر ظاهر شده و معدوم است

و نیز جوسایه است **قبراط** که بفارس در اندک گویند

مذهب الکمار

وآن سوزد نهت جبهت کذات الصیاح و الفاسک
و غیرها در بعض کتب ثقه مذکور است که دانق سوزد

اهد نوبان دم خونبست پس سزد اوله نوبان سبز

دانق است جو خواهد بود بلبنت الدانق

بالمذکور است بدلیسی لان القیراط نصف الدانق

و الطیوح که نصف قیراط است و الحبته

الطیوحه فالحبته ثمن الدانق و الطیوح

رابعه و القیراط نصفه و در بعض کتب طب

تس مسینه نیز واقع است تس مسینه ضم تاء

فوقانی بار درخت است که تسه آن چند بخش

د طرف دانه **با قلاوه** است و آن دو

باید

و فیراطت کذا فی القاسوس و الجولس و ذخیره

فانین **اوبولوی** در اوان مذکور است و مقدار

از اسیه قیاط گفته که دو اوزن جو پسته در جوامع

در دویته آرد که **نرخا مانا** یک نخست

در چهار نخست دریم که یک دانگ و نیم باشد کذا

الذخیره و نیز در ذخیره گفته که **ساموتا**

در خرایا و نیم است و نیز بعضی سه قیاط است
الذخیره در نیم است

در ذخیره گفته که **نوا آه** و دانگ است بوزن

زره در جوامع الا در سه گفته اند که نوا آه سه سفال است

بعضی گفته اند که نصف دریم است و این قبل

من و صولب از یک تر است و در ذخیره گفته

بولوس بگردانگ است بوزن دره در قراباگین

فاضل فلدتس مذکور است که بولوس شش کشتی است

و یا هفت یک شغال است بدین اختلاف نسبت

باعتقادی شده با زمانها مختلف باشد چنانکه

دفعه دیگر نیز گفته

در قیاطی بعضی دیگر نیز گفته اند **در همد**

مذکور در رسم است که بفارسی در رسم و آن مقدار

چهارم است جبهت کذا فی الصحیح والقاریان

شیخ جمالی الدین در قواعد گفته که اگر چه در رسم **مذکور**

وزن مختلف بود **اما** در اسلام برین وجه

قرار یافته که هر یک در رسم شش دانگ است

در هر یک دانگ شش سو میانه باشد و در ایام **مذکور**

در

درم چند قسم بود لذا آنچه یک قسم درم را بطریقی
 نسبت بطریقی که بعضی از بلاد شام است
 و این قسم درم سه کعبه خوانند درم چهار کعبه
 که است و چون باشد **با قلا و یونا** نیز در ضمن
 بعضی از اوزان کتب طب مذکور شده و در جمیع
 اللقیه و ذخیره وزن آنراست و چهار جو بیان
 نموده که نصف درم باشد **و با قلا و مهری**
 را در جمیع مذکور است چهار دهنه جو گفته اند
 که برابر درم باشد **و با قلا و مکنده**
 را نه قیراط گفته که است و شش جو باشد **و مغال**
 که اوزان اصیل شهرت که آن نوزده شصت

و شئت بود و چهار حرفه لند یکجا که از اینست

برابر کنند در کتب معتبره لغت و فقه و

طبیعیات باقیه که یک در رسم نیم مثال است و بقیه

لذیج حرفه مثال و یک مثال مقلد بگیرد است

در سه بخش لند هفت بخش بگیرد است چنانکه

ده در رسم مقلد هفت مثال شود ما بزرگ

ملاحظه و جمع می شود **و بند قه** در میان اوزان

مذکور میگردد مقلد بگیرد رسم است و بعضی بنده

را کلمات گفته لند در جوامع مذکور گفته **حوزه**

تبطیه عبارت لند بنده است در در خیره گفته

که حوزه بطیه یک مثال است **در بعضی کتب**

در بعضی کتب

در همی مرز مذکور خسته اند در اوزان در جوامع
اللاه به گفته که کشتال است و نیز در جوامع آفلو
که بعضی گفته اند که در عمر فارس در است و در هم
از اوزان خسته اند و در هم گفته اند **قلیمون**
مشال است و جوامع البکر است مشال است و جوامع الصغیر
هم مشال کذا فی الذخیره و در بعضی لداوزان
طب **جیم** نیز مذکور شده اند از هم گفته اند
حقیقت مشال با آن نمف **استار** لزم اند
مذکور مشهور است استار است و صاحب صحاح
و فارسی استار را چهار مشال و نیم گفته اند
استار اختلاف است و نیز استار است و مخفی است

کوشش درم و سه حصه از هفت حصه مکرر باشد

مقاوتی نیز در میان اوزان طب مذکور میگردد

در جوامع اللهم تبه آنرا شش دم و نه کفنه و نه

در جوامع آوله که **بیطل** شش درم است شش درم

مانند آنکه که **بیطل** ذو ستار است و در جوامع

کفنه که **بیطل** هفت درم است او تر در کفنه

ستار **وجوزه** مطلقه بنا بر آنچه در جوامع

الهم تبه و ذخیره نیز مذکور است نه در هر است

و نیز بعضی چهار شمال است **وجوزه** مکتبه

شش درم است **دخیره** را در جوامع مذکور

چهار شمال کفنه **میلعقه** مکتبه که از جوامع

ولز

6
و لذو ل بقدر چهار شمال و **توله** لذ اوزان
متعارف و در وقت کاه در وزن
بدر دیت و نجاه دو جو موافق آمد و کجیت
تفاوت جو در بزرگ و کوچک کلاه کتر لذنی
لجه و کاه چند جو بیشتر لذنی بنابر آنکه در
دیت و نجاه و در جو باشد **یکتوله** بخیرم دست
قیراط خود به لید و کب شمال سه شمال و نیم و
قیراط **اوقیه** و بضم نینک بند آنچه در صحاح و
فاسوس مذکور است یک استار است و هم بخش لذ
سه بخش یک استار و در ذخیره و جوامع اللهم
زنجاند مذکور است که اوقیه بیجا شمال است

شمال

و نیم است و چسبیم ده درم و پنج کس

لذیقت بخش یک درم است در صحیح گفته که

اوقیه در حدیث بعضی چهار درم و ربع شده بر آن

است یک اوقیه پیش ازین در زمان گذشته این

لویه **انما** درین وقت آنچه در میان مردم متداول است

و ملد استعمال اطباء بر آن است **یک اوقیه** روزی

درم است و پنج حقه لذیقت حقه یک درم و پنج است

کنند طب **قوالوس** یک اوقیه و نیم است و پنج در

فانند و نموده که قوالوس لذیقت زیتون در

درم است و از شراب یک اوقیه و نیم درم است

و لذیقت و لذیقت لویه اوقیه و ربع است **و کون**

نزد بعضی اوزان مذکور است در قانون آنرا

شناخته در هر کفنه **نهم سطل** لغو از مشهور

نیز که آن را شش سطل است و حساب ^{نوشته}

بیشتر و مخصوصاً صحاح و مآخذ که از این سطل

سطل عراقی است که در بغداد و آن حدود

مستعمل است و شیخ در قانون و نحوه که سطل است

بشارت و بیان شیخ نیز بنا بر سطل سلفی است

در کلام فقهای عظام حمزه حنفی

بدر الدین منتهی حل در کتاب تجرید شیخ

بدر الدین در شرح طبع مکهد در سیم پان

نهم و حساب ^{نوشته} و گمان در کلام

نوشته در پایین صفحه

فقهائى هم ساطل **ديكران** غير لزوائى مذکور

میلوف دان هم ساطل مکی و مدینه است **وساطل**

مکی راه برابر زوائى گفته اند **در طل مسکنه**

را اگر طل و نیم زوائى بیاى عمق اند چنانچه بکشد

مده بکشد و سفار و غی درم باشد در بعضی کتب طب

طوطون یا طولون در بعضی از زمان مذکور

در درختین در جوامع الامم تیه مذکور است که آن تیه

از تیه اسمی قو طول و **قو طیل** سفار هم مشاب

و ایضا در جوامع الامم تیه آده که **ناطل** نصف

رطل است و **معطون** کبر سه اذقیست و معطون

صغیر نش در است در قالی تیه تیه و تیه
مذکور

دکورت و بنیز در جوارح الدهیه در فرا بار قله

سکه چید صغیر سه اوقیه است و سکه چید مطلقه

فانسی

مش استارت **مقوی** نیز در اوزان است

طلب نکود است شرح در فایز لفته که آن لذت

بیرون نه اوقیه است و لذت شراب در اوقیه و لذ

س نیز نیم اوقیه **من** لذت اوزان است

من است که در زمان خوب صفا نیز گویند و من

ما رطل است گذارن الصیاح و القاسمی و من

اللفته و به اطلاق کلام اطباء شرح در

من در اصل استار و من در حساب غیره

من را حساب در هم و ولت و نجاه

فانسی

و وقت در سحر و یکی قند از حقه مکدییم گفته و

چهار شنبال مکصد و شتاک و به حساب در ظل

در ظل بغدادی و حساب هشتاد چهار ستار

و چهار اوقیه لب و چهار اوقیه سن سکا

هشتاد درم است **و من یکند** سه اوقیه

و من نه چهار سیر بند است **و سیر** یک سیر

سیر جهانگیری است **و من ایتنا** لب

و مهر رات تمه اوقیه **و من ره** سه

لبه اوقیه **و من مکی** در لب و شصت درم

و کلام فقها **معنی من** ظاهر است

کتاب فقیه **مکس** سیمانه است برابر

باز

یا تدریک به آن بقدر یقین ذکوة مال و ذکوة فطر

و نفق بعضی کفارات و غیر آن **مد** بنا بر آنچه در صحاح

و ناموس مذکور است دو رطل عرارة است و نزد معتزلی

فقیها دو رطل و سباع عرارة است و از حمید اوزان

نزدیک عین که در کتب طب مذکور کنند **دورق** است

و در جمیع اللہیه دورق راسته رطل کفنه که ممکن است

باشد کذا نقلد الشیخ **دقسط** عمل دو رطل و نیم است

کفنه که عبارت از کوزه باشد سه رطل کفنه

و نیز کفنه که **حایین** است و پنج است راسته و

صافی نیز سواقی جمیع اللہیه کفنه و نیم در

مثل نموم که **آبان** عمل جو رطل و نیم است و آبان

کفنه

روشن بگویند و نیم است **کیلی** لذا اوزان را همانند کمال است

و کیلی بنا بر آنچه در صحاح و قاموس معین شده همان است

بعد از آنکه وصف حقه گذشت حقه میگردید **و ابدیتی**

نیز در بعضی کتب مذکور است در جوامع الالهیه گفته که

آن مقدار هم وزن است **و حقیقی** است و نسبت رطل است

رطل که مقدار چهار قسط هر قطنه رطل است

سنگی باشد و چهره مثل قوطی است و چهار قسط است

و سفید قسط ما ذکر مستصلا و شیخ در آن

فرموده **صعب** است لذا نسبت نه رطل است

و از شراب در رطل و از عدس است و سه رطل است

صانع نیز همان است که در زمان حضرت مغرب

تاریخ

یوم در بعضی حدیث مذکور کرده اند بنا بر
این فقها در بعضی مباحث کتب معتبره آن عمره
لذت صحیح و قاسمک صاع را چهار مد گفته
اند بسبب تقدیر موافق مد صحیح و قاسمک صحیح

مستقیمت رطل خواهد بود **وصاع** یعنی علم الصلوات
مستقیم شده که چهار مد است و مد بقول فقها

اما سینه دور رطل در این عوانت و بیابان
میزان و مکعب مقدار در هم میزنند و بنا بر تحقیق که صاع

قاسمک در باب **صاع** یعنی علم الصلوات و السلام
یعنی علم رفاقت عمره و گفته اند که **صاع** یعنی

علم الصلوات یعنی علم آنقدر است که آدمی دست راستی
در برسد و کوچکتر باشد و معتدل چهار رتبه

دست خود را بر سر **ملوک** او را در هم اندازد

اصل **ملوک** است و بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است

همانند است بقدر سه کیلی در در بعضی کتب فقط مذکور است

که **ملوک** همانند است بقدر دو صاع و نیم و آن نیز بقدر

سه کیلی مطابق است **قفیر** نیز از جدیدان است

بر زک است و صحاح و قاموس گفته که آن است

و صحاح نیز گفته که **قفیر** پنج بر زک است و آن است

ملوک شود و یکی است و چهار کیلی است **قنطار**

نیز از جدیدان است بر زک است و صحاح گفته که

که یکصد است و طل و بعضی گفته که **قنطار** آن قدر

که یکدست کا و از او بر کشد **وطالیون** نیز از جدیدان است

بر زک است و در صحاح **اللات** نیز بخاطر و قرآن است

طالیون

خفا

گفته اند که مکه و بیت و بیخ از طاعت **جو پین**
 نیز از جمله اوزان است بزرگ است در کالوا
 و جملی زنجاریه و ذریع مذکور شده که جو پین
 شش قطره است و قطره است او قیه
زورق الطالیقی لذ اوزان بزرگ است و آن
 است جو پین است کذا فی القانون والد ^{خبر}
و لوق نیز از جمله اوزان بزرگ است و لوق
 صحاح و موسی پانی یافته که مقلد ^{شبهت}
 صاحب است و بعضی مقلد را یک سیر نیز آمده
و غیر مقلد یک شتر بار **کراب** بنا بر اعتبار
 معتبرین علماء که ما شید چهار پل یک نزل

و در وقت طلوع عرواقت **فائیکه** در میان
 پنج وزن سنگی هر چه معور نمایند که با این پنج
 تنگ سنگ دیگر **دیگر** جهت وزن داخل سازند
 در یک تا صد بار از هر قسم وزن که این پنج سنگ
 بدان وزن معور داشته اند **رون اجناس**
 توان بخوف بدین طریق مثلاً گذریم یک قدر
 یکدایم **و نیم** بقدر سه درم **سیوم** بقدر نه درم
چهارم بقدر بیست و هفت درم **پنجم** بقدر شصت درم
فائیکه در میان **میل و فرسخ** و **میدیه**
غیره که در میان هفت راه مائی مذکور مسکود
و میل که کمتر از فرسخ و **میدیه** است

فقط خوب القدر است که در زمان
 عمل از نظرم در که دیدن ایشان بجد اعتدال
 بشدند کم بین و نه بسیار تیز بین تا اینجا توانند رسید
و میل را که در این چون بقدر چهار هزار
 در این یافته اند بر مقدار چهار هزار در این مقرر
 نموده اند **و میل چهارم** نیز گویند که
 میل را که در این مقرر نموده اند که در زمان
پنجم و در این در میان میل مذکور شده چهار
 لذا ابتدا اینها عدد است آنها بزبان عربی
 در این گویند و بزبان فارسی **المیل** خط است
 تا سه انگشتان **و چون** که در قديم الأيام به معنی

مقدار مورد دشمنه لفظ **سراج** بمعنی گن استعمال

کند لفظی که شهور است و یقین **سراج** در مویب ^{اللغو}

و کلام فقها بر این وجه است که مقدار شش قبضه است

یعنی شش شست با نکتان غیرانگشت شست یعنی تر باید

متصل خسته ملاحظه نمایند و این مجموع بقدرت ^{و چهار}

انگشت خواهد شد که در جانب پهنای یکدیگر گذارند

و پهنائی هر انگشت در کلام فقها و بوی ^{سطر زیاد}

و یک ضابطه که پهنائی هر انگشت بقدرت جهت جوش

میان جهت مویب لذا بسیار **یا یون** و **فرج**

که بقارس فرسنگ گویند چهار میل است

و چهار کسبیم الف هزار **و پهنائی** بقدرت ^{الف}

میکند

بیل است و حساب کنی یک بی بی که و بقدر چهل

و هفت هزار کنی خواهد بود **و بیاید نیت**

مسافر که حکم شرع شریف در آن سفر **تظاراً**

باید کرد **و تدر فقولاً لما تمیت** هفت

آن سفر هفت قرآن شد لذین فرسخ که سال شده

و بحساب در مسج نود و شش هزار در مسج

مک درجه اثنا عشر و فرسخ و تسع فرسخ

و هر دینار یک مثقال و هر مثقال هر الفه لذا جمله

هفت و نیم توپ می شود بوزن کجرات گان **حَدَّ**

الْحَاكِمِيَّةِ مَكْتُوبَةً عَلَى تَرْجُمَانِ الْوَقَائِمِ

و هر دینار بوزن صد دانه جو **و هر دینار بوزن**

هفتاد دانه جو **و نصاب** ذی هجرت

جو بوزن جو **ابنوس** رتبه جو است و هشت رتبه را

یکانه و ده آنه ماشه را یکتوبه پس **یکتوله** دو

سبت و هشتاد و هشت جو باید دو بیت درم

بوزن مذکور عبارت از چهل و هشت لده و هفت ماشه

و ده رتبه و ده ثلث رتبه و بیت شمال عبارت از

ده رتبه کم هفت لده **و نصاب** زر بیت شمال بوزن

دلی هشت و نیم لده و الواجب شش توبه

و نصف شش توبه **و نصاب** بقرة پنجاه و نیم توبه

و الواجب یکتوبه است **و حساب** سبب شرعی

بوزن چهار صد و پنجاه جو **المقال** الذی

عنه الدینار عندکم مائة شعرة و

چلن منتقال میخاست است بوزن حضرت زهرا

و در شرعی در حضرت زهرا چهار ماشه است

در شجر یک تریا میوه هذ اکلته وجدت
طایفه و قاید شیخ عطار الله کوس
مکتوبه من یدک الا ما نقلت من الجلیبی

سیرک بوزن یکدرم است که یکم باشد و یکدرم

بوزن طبع پنجم است و هر درمی بت تخم
تانک یکدرم است و درانگ چهار نخود است و شش دانگ

مشال که بت چهار نخود باشد و پنجرانک یکدرم است
بت نخود و **توبله** جو نیم مشال است که شصت نخود

بوزن **من طبعی** یک سیر اکبر است که بوزن هر درم
رطل بغداد و من بغدادی طبعی

من شری بوزن یک دیگر برابر لند و **بانه**
بفت سرف است و **فلس** قیر است **تانک** پنج

سه سیر است که سه و سه و نیم سرف باشد
بیار بکشتال است و **توله** جو اندک است که جو نیم

مشال بید و نوب و شش و نوب و **ملعقه چهار**

مشال آ **و سیر شده** لب و یک مانه آ که بکهد و

شفت و شش و بید که قریب چهار مشال و یک ربع مشال

میخده **ده شمشیری** نیم تویله و یک نیم مانه **بجولوا**

نیغ شانگ شمره لند **المنقال** عشر و ن قیراطا و

الغیراط و وجهه فیكون المنقال اربعه ما حیات

اربعه **وجهه** مشال چهار و نیم مانه **المنقال**

شده و ننون حید و نحو عشر و قیراطا و

الفیر خمس شمره **ده** شمشیری ز من سلکن شش

کان در توله هفت شد جو! ملکه در ا چهاره قیراط بید

و یک دینار را لب قیراط بید و قیراط بکجه

و چهار خمس حید بید و چهاره قیراط را یک ربع

که ربع تویله و یک حید خمس است **و یک قیراط** ربع

جو بید در جو را یک حید بید **و حید** کهنک را

کویند **و شری** را نیز حید میکنند و در ربع حید

ومانند همت رتبا و تولد در افعمانه و مروید
 و در نیم مانده و جملی اثرن مانده و ستار
 بیت و یک تولد و من همت صد و یک تولد را
 فعدوش جبه بند و سه جبه را بکدال و سه دال را
 بکند و یک تولد و یک تولد در افعمانه و یکمانه
 و همت جبه بند و یک جبه در افعمانه و یکمانه را
 شاقه جو بند من بیشتر عی مکصد هشتاد و شال

بینه و مشال لب قیراطت و قیراطت
 و مقرراتی من مرزده هزار جو بند را بیت
 فی باب الذکوة من شرح الوقایة نغما

رساله او زبان من تصنیف میر من
 مستر ابانک واللہ اعلم بالصواب
 یوم الثلاثاء بهر روز برآمد
 ۱۲۰۲
 ۲۰۰۶







